



انترناسیونال

۲۱۳ ضمیمه

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-communist Party of Iran

سه شنبه، ۲۴ مهر ۱۳۸۶، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۷

منصور حکمت

www.m-hekmat.com

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سر دبیر: محسن ابراهیمی



حمید تقوائی

بحرانسازی نظامی در مرزها" هم ریشه هم منشأ است. اولی افق و استراتژی دو خردادی را فرموله میکند و دومی یک الگوی قومی-نظم نویسی را. هر دو استراتژی تسلیم و تمکین به افق و شیوه های راست برای تصرف قدرت است: در مورد اول افق دو خردادی و در مورد دوم افق راست پرو غرب از نوع ناسیونالیسم قوم گرای آن. نیروئی که بخود چپ و کمونیست بگوید و بخواهد در این زمین بازی کند ناگزیر به زائده و دنباله رو احزاب رسمی بورژوازی تبدیل خواهد شد. این صندلیها همانطور که از پلنوم ۱۶ تاکید کردیم، فی الحال اشغال شده است. صاحبان اصلی خط طرح شده در منشور سرنگونی استحاله چپهای دو خرداد، و پیشکسوتان استراتژی بحرانسازی نظامی نیروهای قومی و باند سیاهی هستند. اینها حتی شاخه چپ خود را هم دارند: مورد اول حزب توده و اکثریت و مورد دوم زحمتکشان. دوستان ناکمونیست ما دیر رسیده اند. برای پیدا کردن نقشی در میان این "آینده سازان" باید بسیار بیشتر از اینها در هويت کمونیستی شان شك و تجدید نظر کنند. تنها دست شستن از افق سوسیالیسم و انقلاب کافی نیست باید از برنامه يك دنياي بهتر، از هويت، و از اسم کمونیستی تان هم

منشور سرنگونی طرح شده یعنی "انتخابات بعد از فروپاشی" بود، و در جامعه راست دست بالا را دارد و چپ ضعیف است، تز کمونیسم کارگری خراب کرد، و چیزی از کمونیسم کارگری نمانده است اینها آن نظرات و سیاستهایی است که در ادامه خود امروز به بحث جانشین کردن برنامه يك دنياي بهتر یا منشور کذائی انتخابات بعد از فروپاشی و اعلام بحران هويت کمونیستی و تاکتیک تنبیه ایادی حکومت و استراتژی کوچ به منطقه "آینده سازان" و پرت کردن قدرت سیاسی به میز جامعه از طریق بحران سازی نظامی در مرزها منجر شده است. این خط منسجم و به هم پیوسته ای است. به نظر من زمینه و اساس این نوع تئوری پردازیها از بحثهای پلنوم ۱۶ تا منشور سرنگونی و تا تزهایی مشعشع امروز چیزی جز دست شستن از انقلاب و سوسیالیسم نیست. هم تزهایی پلنوم ۱۶ و خط منشور سرنگونی، (که همانطور که در نقد منشور نوشتیم در واقع همان تزهایی پلنوم ۱۶ با مقداری پیاز داغ سوسیالیستی است) و هم تئوریهای باند زحمتکشانی امروز سرنوشت تراژیک نیروئی است که خود را چپ و کمونیست میداند و میخواهد بدون انقلاب قدرت سیاسی را تصرف کند. خط "دولت موقت" + مجلس موسسان + فرزاندم" در اساس با خط "تجدید نظر هويتی + تاکتیک قطع سرپنجه های رژیم +

متعارف این دوستان است). من شك ندارم اگر چنین نظراتی، حتی يك دهم چنین تزهائی، در مقطع جدائی این دوستان از حزب مطرح میشد جمع منشعبین را درست مانند جمع مستعفیون سال ۹۹ از درون می پاشاند. اما اگر حزب ناکمونیست میتواند چنین تئوریهائی در میان اعضای رهبری خود داشته باشد و به موجودیتش، گرچه با بحران هويتی و تشکیلاتی، در هر حال ادامه بدهد به این خاطر است که این تزها، بر خلاف کتاب ایرج آذرین، یکشبه از زمین سبز نشده اند. کورش مدرسی و همفکرانش بیش از چهار سال است زمینه عروج چنین تزهائی را فراهم کرده اند. اشتباه نشود. منظور من این نیست که نقشه از پیشی و تدارک شده ای در کار بوده است تا این حزب قدم بقدم به چنین پرتگاهی نزدیک بشود. بهیچوجه اینطور نیست. اما از نظر سیاسی ریشه این تزها همانست که در پلنوم ۱۶ کورش مدرسی بیان کرد. آن زمان خواهان شرکت در مجلس موسسان و در دولت دو خردادی ناشی از فروپاشی حکومت شد، با اعتراض یکپارچه پلنوم از جمله یاران امروزش در حزب حکمونیست روبرو شد، از آن مواضع موقتا و بناگزی عقب نشست تا بعد از جدائی همان نظرات را در منشور سرنگونی فرموله کند و به خورد بقیه بدهد. تز انقلاب بعد از فروپاشی (که تازه خود اسم رمز سیاستی که در

او و رضا مقدم گرد آمده بودند یکشبه پراکنده کرد. این نوشته چنان روشن و آشکار سازش با بخشی از بورژوازی و توهم به اصلاحات بورژوائی را تئوریزه میکرد که تنها چپهای از نوع دو خردادی، از نوع حزب توده و اکثریت، میتوانند از آن دفاع کنند. کتاب چشم انداز و تکالیف در واقع تئوریزه کردن جنبش دو خرداد در قالب لغظیهائی چپ بود. امروز، مجموعه نوشته های کادرهای رهبری حزب "حکمونیست"، که در واقع باید آنرا ناکمونیست خواند، در نشریه های شماره ۸ تا ۱۲ در تدارک کنگره دوم این حزب عینا همین تئوریزه کردن افق و سیاستهای راست تحت نام چپ و این بار حکمونیسم است. تفاوت در اینست که افق و سیاستی که این بار دوستان ما زحمت تئوریزه کردنش را تقبل کرده اند دیگر نه دو خرداد و اصلاحات دو خردادی، بلکه یکی از الگوهای تصرف قدرت سیاسی راست پرو غرب است. تئوری پردازی برای پراتیک نیروهائی چون باند زحمتکشان است. این نوشته ها آشکار و روشن "بحرانسازی نظامی در مرزها" را بعنوان راه سرنگون کردن حکومت فرموله و بیان میکنند (من از خواننده میخواهم خود به نوشته های فاتح شیخ، کورش مدرسی، اسد گلچینی و محمد فتاحی در سایت حکمونیستها رجوع کند تا متوجه شود مساله بسیار شورتر از راست رویهای

سیاستهای سوپر راست مطرح شده در مباحث تدارک کنگره دوم حزب "حکمونیست"، هشدار حزب و در این میان ظهور حزب "اتحاد کمونیسم کارگری" در مقام داور و خط نگهدار اخلاقی، واقعیات سیاسی قابل تاملی را در برابر ما قرار میدهد. این یکی از آن نقاط عطف تعیین کننده است که از پس ظاهر و ادعاهای نیروهای درگیر در آن و مستقل از خواست و نیت آنها کنه و مضمون واقعی سیاستها و مواضعشان آشکار میشود و صریح و روشن در برابر همگان قرار میگیرد. قصد این نوشته بررسی این مساله است. این برخوردها و موضع گیریها همچنین فرصت مناسبی بدست میدهد تا در پرتو آن نگاهی به سیر حرکت نیروهای جدا شده از حزب بیاندازیم و زمینه های سیاسی و اجتماعی شکل گیری این جدائیها، و وجه اشتراك و افتراق آنها، و علت مواضعی که در قبال حزب اتخاذ میکنند را توضیح بدهیم. اما قبل از اینها اجازه بدهید ابتدا بر خود مساله مورد بحث یعنی سرایشی تندلی که میتواند حزب حکمونیست را یکسره به نیروئی در کمپ باند زحمتکشان تبدیل کند کمی تامل کنیم.

تئوری بافی چپ برای افقهای راست

وقتی ایرج آذرین کتاب چشم انداز و تکالیف را نوشت تمام نیروهائی که در آن زمان از حزب جدا شده و به دور

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

دست بشوید (که در هر سه زمینه تلاشهای قلمی مجدانه ای در نشریات تدارک کنگره و قرارهای پیشنهادی به کنگره به عمل آمده است. (رجوع کنید به قرار تغییر اسم حزب به حزب حکمتیست ایران، - که کوروش با این استدلال مشعشع که الان وقتش نیست با آن مخالفت کرد- رجوع کنید به تئوری بافی های فاتح شیخ برای تجدید هويت، و نوشته محمد فتاحی در مورد لزوم جایگزین شدن برنامه يك دنیای بهتر یا منشور سرنگونی).

تصویب هر يك از این نظریه ها در کنگره این حزب به معنای گسست کامل آن از رادیکالیسم و کمونیسم، و گسست کامل از جنبش کارگری و از مکانیسمهای اجتماعی مبارزه و اعتراض خواهد بود.

شکست طلبی و انحلال طلبی: پیش در آمد ورود به کمپ راست

رو آوری به چنین سیاستهایی بر تحلیل معینی از اوضاع سیاسی در ایران مبتنی است که اساس آن شکست طلبی و انحلال طلبی است. باید اعلام کنید جنبش سرنگونی شکست خورده و جنبش کمونیسم کارگری خراب کرده و کارگران دستشان به کلاهشان است و راست دست بالا دارد و غیره تا بتوانید به استراتژی و تاکتیکهایی که نیازی به جنبش کارگری و سرنگونی و اساسا حرکت مردم از پائین ندارد روی بیاورید. در حالیکه در همین دو ماه اخیر و در اوج قله گردانیهای رژیم، در گورستان خاوران سرود انترناسیونال میخوانند، زندانیان سیاسی فراخوان لغو مجازات اعدام میدهند، دانشجویان احمدی نژاد دیکتاتور و عامل تبعیض و فساد را از دانشگاه بیرون میکنند (و این دومین بار است که در یکسال اخیر چنین بلایی بر سر احمدی نژاد می آوردند)، روز جهانی کودک را در چندین شهر با شعار کودکان مقدمند بزرگ میدارند، در چنین شرایطی دوستانی که خیلی هم مایلند چشم در چشم واقعیت بدوزند ادعا میکنند مردم ترسیده اند، رژیم پر رو شده و جنبش سرنگونی شکست خورده است! دلیلی هم که ذکر میکنند از خود حکم جالب تراست: جنبش سرنگونی شکست

خورده چون راست پرو غرب رهبری آنرا به دست داشته است! هم علت و هم معلول پوچ و بی پایه است. نه آن جنبش شکست خورده است و نه راست هیچوقت نقش قابل اعتنائی در آن داشته است. کسی که از واقعیات بی خبر باشد با دیدن چنین احکامی تصور خواهد کرد در ۸ سال اخیر، از اولین ۱۸ تیر که منصور حکمت آنرا شروع جنبش سرنگونی نامید، جامعه با شعار نافرمانی مدنی و فدرالیسم و رژیم پنج می جوشیده است و کارگران و جوانان و زنان در ۱۶ آذرها و اول مه ها و هشت مارسها در وصف تمامیت ارضی و عرق ایرانیت بیانیه و قطعنامه میخوانده اند و سرود اعتراضاتشان هم سرود "ای ایران ای مرز پر گهر" بوده است! تحولات سیاسی درست صد و هشتاد درجه مخالف ترها و تحلیلهای این دوستان جریان داشته است. از پلنوم ۱۶ تا امروز این دوستان مدام راست تر شده و جامعه چپ تر شده است. نتیجه اینکه امروز ناگزیرند بدیهی ترین واقعیات را انکار کنند تا دنیای ذهنی شان را نجات بدهند. ناگزیرند سفید را سیاه جلوه بدهند تا اعتبار منشور "انتخابات بعد از فروپاشی" شان از دست نرود و تز راست دست بالا دارد را یاد نبرد. در فضای سیاسی امروز ایران شکست طلبی بدون انکار بدیهی ترین واقعیات امرش نمیگذرد.

همانطور که بالا تر اشاره کردم این نوع تحلیل و تبیینهای شکست طلبانه زمینه ساز دست شستن از جنبشهای اعتراضی و مبارزات مردم و اتخاذ راست ترین سیاستها است. جنبش سرنگونی و اعتراضات توده ای در شهرها که آفاق و شعارها و سیاستهای چپ، چپی که بوسیله کمونیسم کارگری نمایندگی میشود، در آن نفوذ چشمگیری یافته است را به راست میسپزند تا خود بروند در مرزها آفاق و سیاست راست را اتخاذ کنند! دارند از کمپ چپ به راست اسباب کشی میکنند، تابلو ها را جابجا میکنند که کسی متوجه نشود! آنچه آفاق پیروزی را از راست پرو غرب و از خود غرب میگیرد بحرانسازی نظامی در مرزها است و نه قیام هیجده تیر و جنبش سرنگونی مردم! دوستان دارید با سر به کمپ راست سقوط میکنید! یاس و سرخوردگی و بحران

هویتی در حزب خودتان را با جامعه اشتباه نگیرید! جنبش سرنگونی و کمونیسم کارگری نه تمام شده و نه بحران دارد و نه خراب کرده است. اینها ممکن است وصف حال حزب ناکمیتست باشد اما ربطی به واقعیات جامعه ندارد. جنبش سرنگونی رادیکال تر و چپ تر از همیشه در جریان است، و کمونیسم کارگری بیش از همیشه در بطن این مبارزه است. آنچه شکست خورده آفاق دو خردادی و ناسیونالیستی پرو غرب، هم شاخه عظمت طلب ایرانی وهم شاخه قومگرایی آن است. آنچه به آخر خط رسیده انقلاب مخملی و بحرانسازی نیروهای قوم پرست است، فدرالیسم و رفراندوم و نافرمانی مدنی است. چند بار دیگر باید کارگران و دانشجویان و زنان و مدافعین حقوق کودک پرچم آزادی و برابری و سوسیالیسم یا بربریت و يك كره ارض يك انسان و سوسیالیسم برای رفع تبعیض را بالا ببرند و چند بار دیگر باید در تجمعات اعتراضی شان سرود انترناسیونال بخوانند تا شما باور کنید که جنبش سرنگونی زنده و چپ تر و رادیکال تر از همیشه در جریان است؟! شما که با يك غوه هخا و الاهواز سردیتان میکنید و تماما به راست غش میکنید چرا با ده خروار اول مه و ۱۶ آذر و هشت مارس چپ و کمونیستی حالتان جا نمی آید؟ چرا این راست زدگی تان بر طرف نمیشود؟! پاسخ روشن است: استراتژی و خط سیاسی حزب ناکمیتست چنین ایجاب میکند. این حزب با انشعاب از آفاق انقلاب و سوسیالیسم اعلام موجودیت کرد. بیانیه و منشور این حزب يك آفاق و استراتژی راست برای تصرف قدرت را فرموله و اعلام کرد و این حزب از بدو تاسیس خود تا امروز بر همین خط و در همین فضای فکری حرکت کرده است. وقتی حزبی با فرمول دولت موقت+ مجلس موسسان + رفراندوم شروع کند، هر نوع رجوع به انقلاب و سوسیالیسم را فرقه گرائی و پوپولیسم و چپ ستی بخواند، وقتی انقلاب و سوسیالیسم را یکسره از استراتژی اش برای کسب قدرت سیاسی خط بزند (یا آنرا به آینده بعد از فروپاشی احاله کند) ناگزیر است در انبان طبقات دیگر بدنبال استراتژی بگردد. دیروز

حزب اتحاد کجا ایستاده است

در هشدار حزب ما به حزب "حکمتیست"، آخرین جداشدگان از حزب که خود را حزب "اتحاد کمونیسم کارگری" مینامند تصمیم گرفتند در نقش خط نگهدار سنن و روشها در برابر حزب ما ظاهر شوند! این اولین بار نیست که در يك تند پیچ سیاسی عده ای به فکر آداب و اخلاق و شیوه و سنت میافتند. باز مثل همیشه این موضع گیری در مقام داور وسط از فرط عشق به پرنسیب و سنت و سلوک کمونیستی نیست، بلکه همجهتی و دفاع عملی از سیاستهایی است که مورد انتقاد قرار گرفته است. در هر پلمیک بین راست و چپ داوران اخلاقی عملا در کنار راست قرار میگیرند. از محمد شافعی که به منصور حکمت بخاطر نقدهش از عبدالله مهتدی کارت زرد نشان داد تا منشعبین که با پرچم تفتیش عقاید نکنید لحن و روشهای ما را "غیر کمونیستی" خواندند و تا خود همین فراکسیونی های عزیز که در بحبوحه مقابله حزب با پدیده نوید بشارت

(اسماعیل مولودی) بیاد اصل بر برات است افتادند. دوستان ما در همه این موارد بر مبنای مواضع و اهداف سیاسی خود حرکت میکردند و نه اخلاقیات و روش و منشها. کسی که بجای وارد شدن به مضمون يك مجادله نظری خط قرمز میکشد و فول میگیرد در واقع دارد موضع سیاسی خود را اعلام میکند. دارد وزنه را به نفع مواضع سیاسی طرفی که به نفعش فول گرفته است سنگین تر میکند. این نرخ تعیین کردن در میان يك مجادله سیاسی از زور خوش اخلاقی نیست، از فرط بد سیاستی است! در مقطع انشعاب وقتی کورش مدرسی در ترزا و نظراتش چیزی از سوسیالیسم و انقلاب باقی نگذاشت، بخش اعظم کادرهای حزب به نقد این نظرات پرداختند اما عده ای در این میان مضمون بحث را کنار گذاشتند و علیرغم اینکه بعضا ادعا کردند با انتقادات ما به کورش شریکند، مساله اصلی شان فول گیری از لحن و بیان و شیوه پلمیک ما بود و نه مضمون این پلمیک. کسانی که میگفتند نظرات کورش را قبول نداریم اما بجای نقد و رد این نظرات توجیه میکردند که "بلند بلند فکر کرده و يك چیزی گفته و مقصودش لحن و روش و منش منتقدین نظرات کورش میتاخذند.

همه این معلمین اخلاق بهمراه کورش انشعاب کردند. همه آن کسانی که آن زمان میگفتند نظرات کورش را قبول نداریم اما در عوض به لحن و روش و منش منتقدین نظرات کورش میتاخذند بدنبال سیاستهای راست از حزب جدا شدند و امروز در برابر بحثها و تئوریهای آشکارا و صریحا سوپر راست بخش مسلط رهبری حزیشان صدایشان در نمی آید.

معلمین اخلاق امروز ما در حزب اتحاد نیز همان شیوه مرضیه مدافعین شرمگین کورش در مقطع جدائی را در پیش گرفته اند. با گذشت و تساهل و دست و دل بازی سیاسی ای که خاص برخورد چنین معلمین اخلاقی به راست است اعلام میکنند "اصلا کسی از این حرفها نزده، اگر هم زده هنوز تصویب نشده، اگر هم شد فوقش میشوند مثل حزب کمونیست ایران"؟! (نقل به معنی)

حساستها ناشی از سیاستها است. دوستان از هشدار ما در برابر مباحثی که مضمون سوپر راست آنها اظهار من الشمس است بر افروخته میشوند و خط قرمز میکشند و فریادشان به هوا بلند میشود که "آداب و سنن از دست رفت" اما در برابر از دست رفتن کلیت کمونیسم کارگری، از برنامه یک دنیای بهتر تا هویت کمونیستی و استراتژی تصرف قدرت سیاسی، در برابر جایگزین شدن همه اینها با مدل‌های نظم نوینی - قوم پرستانه نوع انقلاب مخملی و بحران‌سازی نظامی در مرزها، به این بسنده میکنند که "صبر کنیم ببینیم کنگره شان چه میگوید!" انشالله گره است! آیا روشن نیست که دغدغه اخلاقیات در واقع برگ ساطر حمایت از راست از جانب این داوران وسط عزیز ما است؟!

حزب یعنی با "حکمتیستها" معنایی ندارد. طبیعی است که نمیتوان از حزبی جدا شد و اتحاد با همان حزب را علت وجودی خود تعریف کرد! برعکس تنها دوری بیشتر و مخالفت و تشدید اختلاف نظرات و مرزبندی‌ها با حزبی که از آن جدا شده‌اند میتواند هویت و موجودیت حزب اتحاد را تعریف و قابل دفاع کند. بنا بر این وقتی این دوستان از اتحاد کمونیسم کارگری صحبت میکنند منظورشان اتحاد علیه حزب کمونیست کارگری است و طبعاً بهترین کاندید برای این اتحاد نیز حزب ناکمیتست است. این موقعیت حزب اتحاد را وادار کرده است که اولاً در حالیکه انتقاد بافی علیه مقالات و اطلاعاتی‌های حزب ما به ستون ثابت نشریه اش تبدیل شده، انتشار راست‌ترین و ضد کمونیستی‌ترین نظرات از جانب دوستان ناکمیتست را بروی مبارک نیارود و ثانیاً هشدار ما در مورد خطر تبدیل این مباحث به سیاستهای مصوب حزب "حکمتیست" را فرصت مناسبی ببیند برای بازهم حمله به ما و دفاع عملی از این حزب؛ بخیال خود با یک تیر دو نشان زدند. هم با ظاهر شدن در نقش داور در مورد مباحث سوپر راست ناکمیتستی سکوت کردند و هم در ادامه سنت مرضیه مخالفت خوانی و انتقاد بافی علیه حزب لگد دیگری به حزب زدند. حسن دیگر این نوع موضع گیری برای حزب اتحاد گرای ما اینست که این ستول طبیعی را که "چطور شما سازمانی با چنین مباحث سوپر راستی را جزو کمونیسم کارگری میدانید و میخواهید با آن متحد شوید" را فعلاً ماستمالی و لاپوشانی کند، بحث را از سیاست به روشها و سنتها ببرد، و هشدار سیاسی علیه راست‌ترین مباحثی که تا کنون تحت نام کمونیسم کارگری و منصور حکمت مطرح شده را با یک هشدار اخلاقی توخالی و بی پایه در مورد روشها و سنن لوژ و تخطئه کند.

پشت موضعگیری حزب اتحاد چنین حسابگریهای خردی خوابیده است. نه سیاست و نه حتی پرنسیپهای اخلاقی که از آن دم میزند مبنای حرکت آنان نیست. آنوقت جالب اینجاست که چنین حسابگرانی به ما انگ سکتاریسم

میزنند. سکتاریسم چیزی بجز ترجیح دادن منافع تشکیلات خود به مصالح طبقه کارگر نیست. من از این دوستان می پرسم چه کسی سکتاریست است؟ آنکه علیه طرح راست ترین مباحث و ترها تحت نام حکمتیسم و کمونیسم کارگری هشدار میدهد یا آنکه بخاطر به هم نریختن پروژه اتحاد و حسابگری واکرائیها و همگرانی های خرد تشکیلاتی اش شانه بالا میاندازد که انشالله گریه است؟! واقعا سکتاریست چه کسی است؟

تراژدی جدا شدگان از حزب

مشکل همه نیروهای جدا شده از حزب از رضا مقدم تا علی جوادی در این است که باید مدام حقانیت جدائی شان از حزب را برای خود و دیگران اثبات کنند. و این ضرورت خصلت سیاسی مشترکی به همه آنها میبخشد: ضدیت با حزب کمونیست کارگری و سیاستها و روشهایش. وقتی نیرویی از یک حزب جدا میشود، اگر نخواهد خانه نشین شود، باید بتواند حزب و نیروی رادیکال تر و قدرتمند تر و فعال تر از حزبی که ترک کرده است سازمان بدهد. اگر نتواند، خواه ناخواه در انظار جامعه و حتی در ذهن و صفوف خودش کارش قابل توجیه نخواهد بود. تراژدی جداشدگان از ما اینست که قادر به ایجاد حزب و سازمانی قویتر از حزبی که ترک کرده اند نبوده اند و نمیتوانند باشند. چرا که بقبول منصور حکمت نمیتوان از این حزب از موضع چپ انشعب کرد. حزب استراتژی و شیوه های فعالیتش مظهر و نماینده رادیکالیسم و سرسختی و یکدندگی و سازش ناپذیری ای است که منصور حکمت آنرا کلید محبوب و توده ای شدن کمونیسم کارگری میدانست. انشعب از چنین حزبی آغاز دور شدن جدا شدگان از این رادیکالیسم و از این استراتژی و سیاستها و چرخش بیشتر و بیشتر به راست است. حتی اگر خود چنین فکر نکنند و دلیل دیگری برای انشعباشن بتراشند، از یک موضع راست از حزب جدا میشوند و در ادامه بیشتر به راست می غلطند. مستغفبون و حکمتیستها دقیقاً

همین سیر را طی کردند و حزب اتحاد هم از همان دوره ای که فراکسیون بود از موضع گیری در حمایت از اسماعیل مولودی تا بحثهای نوع مکتب فرانکفورتی که در نقد لنینیسم و حزب لنینی منتشر کرد و تا خط قرمزی که امروز در برابر نقد چپ به سیاستهای آشکارا راست حکمتیستها میکشد قدم در همین راه گذاشته است.

مشکل دیگر جدا شدگان اینست که جدائی آنها از حزب بر خلاف انتظار و ادعایشان تاثیر منفی ای بر حزب نداشته است. وقتی عده ای با ادعای حزب منحرف شده، سنتی و فرقه ای و پوپولیست شده، از منصور حکمت عدول کرده، دگر دیسی کرده، دچار رخوت و رکود و غیره و غیره شده حزب را ترک میکنند قاعدتاً باید آثار و عواقب این انحرافات عدیده در حزبی که بجا گذاشته اند سریعاً خود را نشان بدهد. هر چه باشد "کمونیستهای کارگری و پیروان واقعی منصور حکمت" حزب را ترک میکنند و انتظار همه اینست که حزبی که بجا مانده در غیاب این نمایندگان واقعی کمونیسم و حکمتیسم یکسره در گرداب انحرافات عدیده اش غرق شود و در مقابل، دوستان انشعابی حول حکمتیسم و کمونیسم راستینشان به سرعت نیرو جمع کنند و به حزب و جریان اصلی تبدیل شوند. اما واقعیت درست عکس این را نشان میدهد. مستغفبون آوریل ۹۹ رفتند و گفتند اصلاً حزبی بجا نمانده است، حزب ماند و قویتر شد و خودشان به سرعت پراکنده و خانه نشین شدند. حکمتیستها در همان اولین روزهای بعد از انشعب، قبل از برگزاری کنگره ۵، انحلال حزب را اعلام کردند و امروز حزب ما منسجم و یکپارچه دارد سیاستهای کنگره ششم را به پیش میبرد و دوستان ما ناگزیرند پشت درهای بسته کنگره دومشان فکری بحال بحران هویتی شان بکنند. دوستان اتحاد هم گرچه دیر رسیده اند اما به سرعت در همین جهت در حال پیشروی هستند. (من این سیر حرکت را پائین تر بررسی خواهم کرد). در هر حال تراژدی این جدا شدگان اینست که حزبی که ترک کرده اند نه تنها بحران ندارد و تضعیف نشده است بلکه فعالیتهایش گسترش یافته و همچنان به

پیشرویهایش ادامه داده و موقعیت قویتر و پرنفوذ تری در جامعه پیدا کرده است. کافی است موقعیت امروز حزب را با چهار سال پیش مقایسه کنید تا به درجه پیشرویهای حزب پی ببرید. این واقعیت برای هر آدم منصفی قابل مشاهده است بجز برای نیروهای انشعابی از حزب. واقعیات را نمی بینند، نه به این دلیل که منصف نیستند بلکه به این دلیل که منطقی جدائی از حزب چنین حکم میکند که نبینند.

این انکار حزب خواه ناخواه به انکار موقعیت کمونیسم کارگری و چپ در جامعه منجر میشود و این جنبه تراژیک تر موقعیتی است که انشعابون عزیز ما خود را به آن دچار کرده اند. حزب کمونیست کارگری یک سازمان حاشیه ای و بی ربط به تحولات سیاسی جامعه و مبارزات مردم نیست که بتوان در مقابلش ایستاد، قدرت و موقعیتش را در دل تحولات سیاسی جاری در جامعه نفی و انکار کرد و واقع بین باقی ماند. حزب کمونیست کارگری بیش از آن با مبارزات کارگری، با جنبش حقوق کودک و با جنبش دانشجویی، با اعتراض اجتماعی علیه آپارتاید جنسی و سنگسار و اعدام به هم تنیده شده است که بتوان حساب این دو را از هم جدا کرد. مخالفین حزب ما تا جنبش سرنگونی، پیشرویهای جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی، و بخصوص موقعیت عینی چپ و گرایش سوسیالیستی (که بروشنی مهر شعارها و سیاستهای حزب ما را بر خود دارد) در جنبشهای اعتراضی و در کل جامعه را انکار نکنند نمیتوانند در برابر حزب ما بایستند. همانطور که عکس این قضیه هم صادق است. نمیتوان در مورد جنبش علیه مذهب و مبارزات شرکت واحد و مبارزه معلمان و امروز جنبش علیه اعدام و اعتصاب کارگران هفت تپه صحبت کرد و از حزب کمونیست کارگری اسم نبرد. این انکار موقعیت اجتماعی حزب و لاجرم موقعیت اجتماعی کمونیسم کارگری آن حلقه ایست که انحلال طلبی حزبی این دوستان جدا شده را به شکست طلبی شان در یک مقیاس اجتماعی پیوند میدهد. این شکست طلبی در یک سطح پایه ای، در سطح مقابله جنبشهای اجتماعی با یکدیگر،

قابل توضیح و بررسی است. به این موضوع پائین تر میپردازم اما قبل از آن لازمست به یک عارضه دیگر این شکست طلبی اشاره کنم. این عارضه که در همه جدا شدگان از حزب مشترک است، نوشتن یاس و سرخوردگی و بحران خود به پای کمونیسم کارگری است.

دم گرفته اند که منصور حکمت رفت و کمونیسم کارگری بحرانه زد شد، کمونیسم کارگری خراب کرد (این عین جمله کورش است)، کمونیسم کارگری رهبر ندارد، (منصور حکمت مرد و خودم هم حالم زیاد خوب نیست!)، کمونیسم کارگری پراکنده و سر در گم است و تزهائی از این قبیل!

اولین سؤالی که برای مخاطب این افاضات پیش می آید اینست که چرا یک سازمان مدعی کمونیسم کارگری اینقدر توی سر خودش میزند؟ مگر نه اینکه شمائی که از حزب بیرون زده اید نماینده منصور حکمت و کمونیسم کارگری هستی؟ این خود زنی ها برای چیست؟ مخالفت با حزبی که ترک کرده اید قابل فهم است (بقول منصور حکمت هیچکس حزبی را که ترک کرده است به عرش اعلی نمیبرد) اما چرا خودتان را هم قبول ندارید؟ اگر چه ادعاهای خودتان باور دارید، اگر واقعا این حزب از کمونیسم کارگری منحرف شده و شما پرچمداران راستین کمونیسم کارگری هستید چرا هر چه از این حزب دورتر میشوید مایوس تر و پریشانحال تر میشوید؟!

آخر کدام حزب و رهبر سیاسی، چپ و یا راست را سراغ دارید که با اعلام جنبش بحران دارد و خراب کردم و دشمنم قوی است و خودم ضعیفم بجائی رسیده باشد؟ منصور حکمت که در اوج سرکوب جمهوری اسلامی حزب کمونیسم را ساخت و در اوج یورش به کمونیسم جهانی حزب کمونیسم کارگری را پایه گذاشت روحیه و شیوه برخوردش این بود؟

نفس این خود زنی و یاس زدگی حتی اگر مضمون مواضع و بحثهای سیاسی این جدا شدگان را نادیده بگیریم، به اندازه کافی گویا است. حزب را ترک میکنند و کمونیسم کارگری و امید به آینده و پیروزی را در حزب بجا میگذارند. از مبارزه ای که خود تا آنزمان در آن نقش

داشتند جدا میشوند و برای توجیه خود ناگزیرند حتی این گذشته مشترک را نفی و انکار کنند. خود بحرانه زد میشوند و مثل موری که یک قطره باران بر لانه اش افتاده اعلام میکنند که جهان را آب برد و بحران خود را بپای کمونیسم کارگری مینویسند. کمونیسم کارگری بحران دارد و خراب کرده است و بعد از منصور حکمت همه چیز از دست رفت و باید از اول شروع کرد و باید اتحاد کرد و غیره و غیره همه یعنی خودم بحران دارم، خودم گیج و سرگشته ام، خودم خراب کرده ام. این یک فرافکنی از سر استیصال و احساس غبن و سرخوردگی از جدائی از حزب و از کمونیسم کارگری است. مظلوم نمائیهای نظیر مجبورم کردند انشعاب کنم و میخواستند اخراجمان کنند و غیره نیز انعکاسی از این واقعیت است.

زمینه های اجتماعی انشعابات

جنبشهای اجتماعی با دیوار چین از یکدیگر جدا نمیشوند. رابطه حزب ما با جامعه یکطرفه نیست، جنبشهای سیاسی فعال در جامعه نیز بر حزب تاثیر میگذارند. انشعابهای حزب را از نظر اجتماعی باید انعکاس تاثیر جنبشهای طبقاتی دیگر بر حزب و جنبش کمونیسم کارگری دید. هر انشعاب در عین حال مهر شرایط سیاسی اجتماعی ویژه دوره خویش را با خود دارد. مستعفیون در دوره اوج دو خرداد جدا شدند و با همین پرچم، البته در لباس کارگر کارگری، در برابر حزب قرار گرفتند. حکمتیستها با طرح استراتژی و الگوی حکومتی دوخرداد، ابتدا در بحثهای داخلی حزب و سپس در منشور سرنگونیشان، راه خود را از حزب جدا کردند و انشعاییون اتحادگرا نیز با پرچم کلاسیک راست، با اتهام حذف و تصفیه و انتخابات از پیش ساخته و نقض حقوق فردی و مقابله با حزب و حزبیت و نقد حزب لنینی و لنینیسم به مقابله با حزب برخاستند. یعنی با همان زراد خانه حاضر آماده ای که در تمام طول جنگ سرد هر کمونیست و حزب کمونیستی را به آن متهم میکردند.

این سیر بروشنی روند مقابله جنبشهای اجتماعی و شدت یافتن قطنبندی طبقاتی در جامعه را منعکس میکند. در دوره رونق کار

دو خرداد افقهای دو خردادی تحت لوای کارگر پنهانی تئوریزه میشود و بعد از مرگ منصور حکمت روایت دیگری از همان تئوریه تحت عنوان حکمتیسم از حزب انشعاب میکنند. و امروز که دوخرداد بی رونق شده است حکمتیستها به الگوها و شیوه های رژیم چنجی و انقلاب مخملی جنبش راست پروغرب روی می آورند. حزب اتحاد در دوره ای راه خود را جدا میکند که دوخرداد و نقد ملی اسلامی به کمونیسم - کمونیستها خدا ندارند و نماز نمیخوانند و نوکر اجنبی هستند و غیره - از رونق افتاده و جای خود را به کوبیدن چپ با چماق نقض دمکراسی و نقض فردیت و حقوق فردی داده است. عروج نوید بشارت با پرچم سرکوب میکنند و تسویه میکنند و حمایت دو فاکتوی فراکسیونیها از او، و حمایت صریحشان از اسماعیل مولودی وقتی بر همه معلوم شده بود که ایشان همان نوید بشارت است، با شعار اصل بر برائت است و سپس افترا و اتهامزنیها و شائبه پراکنیهای فراکسیونیها نظیر منصور حکمت زدائی و رای سازی و کشف توطئه های دانی جان ناپلئونی از جانب افرادی از رهبری حزب بر چنین زمینه اجتماعی صورت میگیرد. تئوریهای آشکارا انحلال طلبانه مبنی بر تعدد نظر و عمل و حقوق مطلق افراد در پراتیک هر سیاسی که خود درست تشخیص میدهند تحت نام فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری سر بلند میکنند و در دوره ای که بورژوازی جامعه را از شیخ لنین میترساند بحثهای شبه مکتب فرانکفورتی مبنی بر تقابل لنین و مارکس و نقد لنینیسم و حزبیت لنینی در نشریه فرانکسیون جا باز میکنند. این مقابله دموکراسی و فردگرائی بورژوائی با حزب است که به شکل فراکسیون اتحاد کمونیست کارگری بروز پیدا میکند و در ادامه خود بنا گیر از حزب جدا میشود. (من در مقاله حزبیت کمونیستی و انحلال طلبی راست این دیدگاه را مفصلا نقد کرده ام و خواننده علاقمند میتواند به این نوشته رجوع کند).

وقتی بر این زمینه مساله را بررسی میکنید متوجه میشوید که انشعابها در هر مرحله از حرکت حزب در واقع تلفات حزب ما در

نبرد کمونیسم کارگری با جنبشهای طبقاتی دیگر در مقاطع مختلف است. اعلام "ضعف جنبش کمونیسم کارگری"، "خراب کردن کمونیسم کارگری" و "پراکندگی کمونیسم کارگری" که یک ترجیح بند مشترک در ارزیابیها و تبیینات همه جدا شدگان از حزب است در واقع انعکاس سستی تعلق و گسست ارتباط این دوستان با جنبش کمونیسم کارگری است. در سطح تشکیلاتی همانطور که بالاتر توضیح دادم این یک نوع فرافکنی و نوشتن ضعف و بحران خود بپای جنبشی است که خود را به آن متعلق میدانند، اما در یک مقیاس اجتماعی، از دید فعال جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی، از دید کسی که میخواهد بین افقها و سیاستها و آلترناتیوها انتخاب کند، این اعلام ضعف و پراکندگی، این صدائی که از درون کمونیسم کارگری اعلام میکنند حالم زیاد خوب نیست، معنائی به جز اینکه به این جنبش نبیند، و یا فعلا عجله نکن، صبر کن تا مشکلاثمان را بر طرف کنیم، نخواهد داشت. و این مستقل از نیات جدا شدگان، ادعاهایشان و یا تبیینی که از جدائی خود بدست میدهند، آب به آسیاب راست میریزد و مستقیما در خدمت جنبشهای طبقاتی دیگر قرار میگیرد. در واقع اعلام یاس و ضعف و پراکندگی از جانب این بحرانزدگان و سرگشتگان غنیمتی است که جنبشهای طبقاتی دیگر، راست دوخردادی و پروغری، در نبرد باخته با کمونیسم کارگری بدست آورده اند. برای یک لحظه تصور کنید که حزب ما هم در این نوحه خوانی در مورد خراب کردیم و رهبر نداریم و ضعیفیم و پراکنده ایم شریک میشد، آیا در اینصورت اساسا چیزی از کمونیسم کارگری بجا میماند؟! ما ایستادیم و اجازه ندادیم جنبش امید و پیشروی را به جنبش استیصال تبدیل کنند. این سرگشتگان تلفات ما در مبارزه ای است که پیروز شده ایم. نه تنها مبارزه بیکر نظری و سیاسی ما با جدا شدگان، بلکه مهمتر از آن موقعیت عینی حزب و جنبش کمونیسم کارگری در جامعه و انزوا و بن بست راست، اجازه نمیدهد این یاس پراکنیها نقشی فراتر از پارازیتهائی در سیر پیشروی حزب و

جنبش ما داشته باشد.

حرکت به راست:

همسوییهای سیاسی جدا شدگان

انعکاس سیاسی تاثیرات جنبشهای دیگر بر حزب و جنبش ما در همسویی نظری و سیاسی جدا شدگان نیز قابل مشاهده است. گذشته از تراژدی گردش به راست و دوری هر چه بیشتر از کمونیسم کارگری که بالاتر توضیح دادم جدا شدگان از حزب و مشخصا حکمتیستها و حزب اتحاد از لحاظ سیاسی نیز در زمینه های متعددی همجهت هستند. حزب اتحاد در بسیاری از زمینه ها جایی بین ما و حکمتیستها قرار گرفته است. این را در ارزیابی این دوستان از جنبش سرنگونی، ارزیابی از موقعیت گرایش چپ و سوسیالیستی در جامعه، نقش حزب الله و اسلام سیاسی در جنبش فلسطین، سوسیالیسم و تبلیغ توده ای سوسیالیسم، نقش راست و دوخرداد در جنبشهای اعتراضی مردم، و موقعیت جنبش کمونیسم کارگری بروشنی میتوان مشاهده کرد. حزب اتحاد از ما دور میشود و بر اساس مکانیسم گریز از مرکز (تشدید مرزبندی با حزب مادر که بالاتر توضیح دادم)، هر روز بیشتر به راست و به سمت حکمتیستها متمایل میشود. دوستان ناحکمتیست ما معتقدند جنبش سرنگونی شکست خورده است چون راست پرو غرب رهبری آنرا به دست دارد و حزب اتحاد میگوید جنبش سرنگونی ضعیف شده است چون راست ملی اسلامی درخششهای اولیه معتقدست رهبری اعتراضات تماما در دست نیروهای راست پرو غرب است و دومی فکر میکنند پنجاه در صد اینطور است، چپ و راست به یک اندازه شانسان در دست گرفتن رهبری را دارند. ناحکمتیستها در جنگ لبنان عملا در کنار حزب الله و حماس بعنوان جنبش مقاوت علیه اسرائیل و آمریکا که مهد کودک میسازد و به مردم میرسد دفاع کردند و رفقائی که امروز در رهبری حزب اتحاد هستند در مخالفت با این نظر ما که حزب الله و اسلام سیاسی مانعی بر سر جنبش فلسطین است و باید بعنوان مانعی بر سر راه این جنبش

نقد و منزوی شود اعلام کردند که در رابطه با مساله فلسطین فقط باید با اسرائیل جنگید و بس! ناکمیتستها اساسا به چه چرخیدن جنبشهای اعتراضی و وجود گرایش سوسیالیستی در این جنبشها را انکار میکنند و دوستان حزب اتحاد هم میگویند این سوسیالیسم ما نیست و در تحلیلشان از اوضاع سیاسی ایران به همه چیز اشاره میکنند بجز وجود چشمگیر شعارها و بیانییه های سوسیالیستی - که آشکارا مهر حزب ما را برخود دارد - در اعتراضات جاری و رشد نقد و اعتراض سوسیالیستی در جامعه (پائین تر این نکته را بیشتر بررسی خواهیم کرد). و بالاخره ناکمیتستها معتقدند الان وقت سوسیالیسم نیست، سوسیالیسم مردم را رم میدهد و حزب اتحاد میگوید جنبشهای اعتراضی جای تبلیغ توده ای سوسیالیسم نیست، تبلیغ توده ای سوسیالیسم سم است. هر دو این جریانات معتقدند کمونیسم کارگری بحران دارد و پراکنده شده است و بعد از مرگ منصور حکمت نمایندگی نمیشود و غیره.

این وجوه مشترک سیاسی، ناکمیتستها و حزب اتحاد را در برابر حزب کمونیست کارگری در یک صف قرار میدهد. حزب ما، درست در نقطه مقابل این نظرات قرار دارد. ما معتقدیم جنبش سرنگونی نه تنها شکست نخورده بلکه بعد از شکست دو خردا چه تر و رادیکال تر شده است. ما معتقدیم کل کمپ راست در اپوزیسیون از راست پرو غرب تا ملی - اسلامی ها در جامعه منزوی و حاشیه ای شده است و چه کمونیسم کارگری به فضای سیاسی جامعه شکل میدهد، در مبارزات و اعتصابات کارگری، در جنبشهای اعتراضی و در جنبش سرنگونی حضور فعالی دارد و هر روز نفوذ بیشتری کسب میکند. این ناشی از و منعکس کننده نقش و نفوذ حزب ما در جامعه است.

حزب ما این گرایش سوسیالیستی را که بارها و بارها در اعتراضات توده ای حضور خود را اعلام کرده است نمایندگی میکند. ما معتقدیم مرگ منصور حکمت گر چه ضربه سهمگینی برای حزب و جنبش کمونیسم کارگری بود، ولی از دست

رفتن او را مبدا تضعیف و سردرگمی و پراکندگی و بحران کمونیسم کارگری نمیدانیم. بالاتر توضیح دادم که این تبیین و روحیه ناشی از دست شستن سیاسی از منصور حکمت است و نه از دست دادن فیزیکی او. منصور حکمت در حزب ما زنده است و امروز نقش و نفوذ و جایگاهی که کمونیسم کارگری در جامعه کسب کرده است. شاهد این مدعای ما است. منتهعین ما در واقع از افق و سیاستها و استراتژی کمونیسم کارگری که تا مقطع جدائی خود در آن سهمیه بوده اند، و مهمتر از آن از یک موجودیت سیاسی رادیکال و پر نفوذ و دخالتگر در جامعه انشعاب میکنند و لذا از دست دادن امید و اعتماد بنفس و رادیکالیسم و انسجام نظری از عوارض میشود گفت طبیعی این انشعابها است.

جنبش سرنگونی و جایگاه واقعیات و فاکتها

بعنوان یک مورد مشخص در رابطه با اختلافات سیاسی ما و جدا شدگان از حزب لازمست در مورد جنبش سرنگونی و رابطه آن با انقلاب بحث را بیشتر باز کنم. در این مورد حزب اتحاد نظراتی منتشر کرده است و مشخصا رفیق سیاوش دانشور نقدی به مقاله من " چه، انقلاب، ویژگیهای جنبش سرنگونی در ایران" نوشته است که به شکل تپییکی اختلافات میان کمونیسم کارگری و چه سنتی را منعکس میکند. البته سیاوش معتقد است خودش کمونیسم کارگری و من چه سنتی هستم، حکمیتستها هم مدتها است دقیقا بخاطر همین نظرات من در مورد انقلاب و جنبش سرنگونی مرا به لقب چه سنتی مفتخر کرده اند. امروز میبینیم که حکمیتستها از فرط مرزبندی با مواضع و نظرات چه سنتی حمید تقوایی، از راست سنتی سر درآورده اند. امیدوارم حزب اتحاد عاقبت بهتری از حکمیتستها داشته باشد.

اما اجازه بدهید ببینیم بحث بر سر چیست. اولین حکم سیاوش اینست که متد من تفسیرگرا و مشاهده گر و آمپریستی است. چون از واقعیاتی مثل خواندن سرود انترناسیونال و شعارها و بیانییه ها و غیره به چه چرخیدن جامعه را

نتیجه گرفته ام. سیاوش ظاهرا فراموش کرده است که اولین بار که ما اعلام کردیم (این فقط بحث من نبود و رفقای متعددی در این مورد نوشتند) جامعه به چه چرخیده است در سال ۲۰۰۲ و بعد از اولین ۱۶ آذر سرخ با بنر آزادی و برابری بود. آن موقع این حکم به چه چرخیدن جامعه که تا کنون تصور میکردم مورد قبول سیاوش و دوستان حزب اتحاد هم هست، بیشتر یک حکم تحلیلی بود و واقعیات از آن روز تا کنون بیشتر و بیشتر بر این تحلیل مهر تایید گذاشته است. یعنی روند واقعی بر عکس آن چیزی است که سیاوش ادعا میکند. ما از مشاهده و جمع بندی کمی واقعیات به تر چه شدن جامعه نرسیدیم. تحلیل شرایط سیاسی ایران ما را به این نتیجه رسانده است، واقعیات تنها این تر را تایید کرده اند. این تحلیل بر مبنای بحران سیاسی اقتصادی اجتماعی جمهوری اسلامی، بر مبنای بقدرت رسیدن و در پوزیسیون قرار گرفتن ملی - اسلامیون، بر مبنای تقابل جنبشهای طبقاتی و بویژه مقابله کمونیسم کارگری و جنبش دو خردا، بر مبنای تزه های منصور حکمت در حزب و جامعه و حزب قدرت سیاسی، بر اساس بحث منصور حکمت در "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است" و ده ها بحث تئوریک و تحلیلی دیگر قرار دارد. من و بسیاری از رفقای رهبری حزب بویژه در پلمیک با حکمیتستها مفصلا و بارها در این مورد نوشته ایم (از جمله رجوع کنید به مقاله حزب و انقلاب در بسوی سوسیالیسم شماره اول، دوره سوم).

بعد از مرگ منصور حکمت مبارزه نظری عظیمی بین طرفداران انقلاب و سوسیالیسم و کسانی که با همین انگ چه سنتی هر نوع اشاره ای به انقلاب و سوسیالیسم را می کوبیدند رد میکردند در گرفت. این مبارزه ای بین آمپریستها و نظریه پردازها نبود! مثل هر پلمیک و مبارزه نظری دیگری هر طرف تحلیلهای خود و فاکتهای خود را داشت. مساله اینست که به کدام واقعیت رجوع میکنید، و چه وزن و جایگاهی در تبیین خود به واقعیات میدهید. اینها را اهداف و سیاستها و چشم انداز شما یا در واقع تئوری و تبیین و تحلیلی که بعنوان یک فرد و یا حزب سیاسی از اوضاع دارید

تعیین میکند. کورش بدنبال خط رسیدن بقدرت بعد از فروپاشی و فرمول مجلس موسسان و رفتارندوم و دولت موقت بود و لذا موقعیت دو خردا و شخصیتهای دو خردادی را در جامعه میدید و برجسته میکرد و خط ما خواهان سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بود و به فاکت اعتراضات مردم و رویگردانیشان از دو خردا رجوع میکردیم. امروز هم حکمیتستها اعدامها و سرکوبگریهای حکومت را می بینند و آنرا دلیل اثبات تر شکست جنبش سرنگونی قلمداد میکنند و ما مبارزه زندانیان سیاسی و دانشجویان و کارگران و شعارها و بیانییه ها و سرودهایشان را مبینیم و به تعرض چه میرسیم. نه ما و نه حکمیتستها صرفا از مشاهده این واقعیات به این نتایج نرسیده ایم. تئوری و استراتژی ما، مانند هر حزب و نیروی سیاسی ای، از واقعیات روزمره نشات نمیگیرد، با واقعیات رد و یا تایید میشود. به همین خاطر هر کس به سراغ آن واقعیاتی میرود که با خط و تحلیل اش خوانائی داشته باشد. در این میان شما سیاوش عزیز چه میگویند؟ فاکتهای مورد علاقه شما کدامند؟ حزب جدیدالتاسیستان در این جدال حزب کمونیست کارگری و حکمیتستها کجا ایستاده است؟ این نوشته تان نشان میدهد که اجزائی از بحث حکمیتستها را بر علیه حمید تقوایی "چه سنتی" پذیرفته اید و دارید قدم به راهی میگذارید که حکمیتستها رفتند و خیری از آن ندیدند. امیدوارم عاقبت شما بخیر باشد.

برای اینکه روشن شود واقعیات مورد علاقه دوستان حزب اتحاد کدامند به خواننده توصیه میکنم به سند تزه های پیرامون موقعیت سیاسی در ایران که این حزب منتشر کرده نگاهی بیاندازد. در این سند از همه چیز صحبت شده جز فاکتور فضای چه مبارزات اعتراضی و شعارها و بیانییه های چه و سوسیالیستی در حرکات اعتراضی مردم. گوئی اصلا چنین اتفاقاتی نیفتاده است. گیرم روش من تفسیر گرا و مشاهده گر است، شما چرا با هر روشی که درست میدانید به سراغ این واقعیات نمی روید؟ چرا از روی این واقعیات می

پدید و آنها را مسکوت میگذارید؟ تحلیل و نظر شما در مورد رایج شدن سرود انترناسیونال و بالا رفتن بنر سوسیالیسم یا بربریت و شعار سوسیالیسم برای رفع تبعیض و بیانییه ها و قطعنامه های چه و سوسیالیستی چیست؟ وجود نداشته است؟ فتو شاپ است؟ به جنبش سرنگونی ربطی ندارد؟ چه سنتی است؟ کم است و قابل اعتنا نیست؟ به ما مربوط نیست؟ بالاخره یک چیزی بگوئید! آخر چطور ممکن است حزبی خود را کمونیست بنامد، در مورد اوضاع سیاسی جامعه تر بدد و در مورد این واقعیات کاملا سکوت کند؟ شما که ریگی در کفش ندارید بگوئید چرا این فاکتهای غیر قابل انکار از تحلیلتان در مورد وضعیت سیاسی جدید در ایران جا افتاده است؟

حکمیتستها هم مدتهاست تاکید ما بر این واقعیات از قلم افتاده حزب اتحاد را انقلاب سواری مینامند و تزهایشان را بر واقعیات دیگری نظیر فروپاشی و مجلس موسسان و اخیرا برو بیای "آینده سازان" در منطقه سوار میکنند. و امروز سیاوش دانشور هم که ادعا میکند تفاوت بحث من با منشور سرنگونی کورش مدرسی تقریبا هیچ است، تر "ممکن است اول سرنگون شود بعد انقلاب" را در برابر ما میگذارد. ایشان فراموش کرده است که این تر نقطه شروع و تر پایه کل منشور سرنگونی حکمیتستها است. این جمله ای از منصور حکمت بود که از متن اش بیرون کشیدند، تحریف و دفرمه اش کردند، و به مبنای منشور سازش سرنگونیشان تبدیل کردند.

ما قبل از کنگره چهار گفتیم که در سیر تحولات سیاسی در ایران احتمال فروپاشی هر چه کمتر و احتمال انقلاب هر چه بیشتر میشود (و منصور حکمت هم در سمینار "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است" دقیقا همین پیش بینی را میکند)، گفتیم سیر محتمل هر چه باشد، فروپاشی یا رژیم پنج یا هر چه، سیر مطلوب ما سرنگونی بقدرت انقلاب است و ما باید از همین امروز برای شکل دادن به این احتمال مبارزه کنیم. این احکام مبنای قطعنامه "حزب کمونیست کارگری و چشم انداز انقلاب در ایران" کنگره چهارم بود که شما

دوستان حزب اتحاد هم در کنار حکمتیستها که آن موقع هنوز در حزب بودند، به آن رای دادید. (حکمتیستها گفتند رایمان از سر مصلحت بوده است، مصلحت شما چیست؟ آیا شما هم رایتان به قطعنامه های کنگره چهار و پنج را مانند مواضعتان در قبالت حکمتیستها پس گرفته اید؟)

یک تر دیگر این قطعنامه انقلابی شدن جنبش سرنگونی بود که شما در نوشته امروزتان با ترم "بچه انقلاب" به تمسخر میگیرید. در توضیح این نیز ده ها صفحه نوشته شده و ساعتها بحث شده است. شما هم خود در این مبارزه سهم و نقش داشتید. امروز از حزب ما جدا شده اید، از کسانی که فراریان از سوسیالیسم مینامیدید، آن هم امروز که تزهائی به مراتب راست تر از گذشته مطرح میکنند، بابت اشتباهات گذشته معذرت میخواهید و فرش قرمز اتحاد در برابرشان پهن میکنید، همان انگهائی را به حزب کمونیست کارگری میزنید که مدتهاست حکمتیستها مشغول آن هستند، همان تزهائی را در مورد سرنگونی و انقلاب در نوشته هایتان طرح میکنید که اساس منشور سرنگونی حکمتیستهاست و آنوقت انتظار دارید همه از شما بپذیرند که این نظرات حمید تقوایی است که با منشور سرنگونی تفاوتی ندارد؟! کمی انصاف و واقع بینی هم خوب چیزی است!

(به خواننده توصیه میکنم مقاله "کاریکاتوری از انقلاب مخملی در نقد منشور و بیانیه سرنگونی منشعبین" را بخواند تا بهتر متوجه "یکی بودن" بحثهای من با منشور سرنگونی بشود!)

نکات دیگری در این نوشته هست که بخصوص از نظر نشان دادن اینکه واقعا چه کسی چپ سنتی است بسیار گویا است. یک نمونه اینست که من در نوشته ام از همه گیر شدن ضرورت و مطلوبیت انقلاب و سرنگونی انقلابی حکومت بعد از شکست دو خرداد "در سطح وسیعی در جامعه" صحبت کرده ام و سیاوش عزیز عبارت "در سطح وسیعی در جامعه" را کلا نادیده گرفته و مدعی شده است که "حمید تقوایی" ضرورت انقلاب را از شکست راست نتیجه گرفته!! و در

رد این ادعای خود ساخته چندین پاراگراف را سیاه کرده است تا ما را ارشاد کند که کمونیستها ضرورت انقلاب را از این چیزها نتیجه نمیگیرند! سیاوش عزیز جامعه، برخلاف چپ کتابی، با مطالعه به حقانیت و مطلوبیت انقلاب نمیرسد، در تجربه اش، در تحولات ناشی از برخورد جنبشها و افقها، به این نتیجه میرسد. کما اینکه در این مورد مشخص شکست جنبش دوحرداد از کمونیسم کارگری این آموزش تجربی را به جامعه داد (در قسمت آخر این نوشته این موضوع را مفصلا توضیح خواهم داد). من در مقاله ام بروشنی همین را گفته ام. در همان دوجمله ای که سیاوش از نوشته من نقل کرده عبارت "در سطح وسیعی در جامعه" بروشنی نشان میدهد بحث بر سر چیست. با اینهمه منتقد عزیز ما آنرا نادیده میگیرد و در مورد اینکه کمونیستها انقلاب را از شکست دو خرداد نتیجه نمیگیرند ما را ارشاد میکند. اینجا بحث بر سر تحریف نظر من و عدم دقت و وفاداری نویسنده به متنی که مورد انتقاد قرار میدهد نیست. این نادیده گرفتن مساله ای اخلاقی نیست، عامدانه نیست، یک لغزش فریبی است.

در سیستم فکری دوستان ما اصولا حقانیت اجتماعی انقلاب و سرنگونی انقلابی حکومت و همچنان که دیدیم مطلوبیت اجتماعی کمونیسم و سوسیالیسم محلی از اعراب ندارد. همانطور که کمونیسم کارگری را به تعدادی تشکلهای مدعی کمونیسم کارگری تقلیل میدهند تا تئوری صادر کنند که منصور حکمت در گذشت و ضعیف و پراکنده شدیم و شبیه خانواده فدائی شدیم و برای مان نسخه های کنفرانس وحدتی می

پیچند، به همین ترتیب و با همین طرز تفکر است که انقلاب و سوسیالیسم را به گروهها و افراد محدود میکنند و اساسا نمیتوانند درکی از مطلوبیت اجتماعی سوسیالیسم و انقلاب داشته باشند. دوست اتحادگرای ما در مورد چپ در جامعه و رابطه چپ و انقلاب نیز دقیقا همین تلقی را دارد. سیاوش میگوید چپ مقوله ای غیر طبقاتی و تمام خلقی است! ظاهرا صحبت از چپ جامعه و یا کمونیستها باید به نماینده چپ در

جامعه تبدیل شوند و کلا مفهوم اجتماعی چپ و راست و بسیاری از مباحث دیگر که از اجزای بحث حزب و جامعه منصور حکمت است، همگی خلقی و سنتی است و باید از ادبیات حزب حذف شوند!! چند نوشته و بحث و سخنرانی از منصور حکمت لازم دارید تا این مقوله سازیهای کلیشه ای از چپ و انقلاب را به اسم کمونیسم کارگری به خورد ما ندهید؟! آیا وقتی منصور حکمت از انتخاب اجتماعی حزب صحبت میکند، وقتی میگوید ما حزب اکثریتیم و اگر انتخابات آزاد باشد اکثریت جامعه ما را انتخاب میکنند، وقتی میگوید هر انسان منصفی، هر کس بتواند خودش را جای دیگران بگذارد، سوسیالیست است و با ما است، به چیزی بجز چپ جامعه رجوع میکند؟ آیا دارد غیر طبقاتی و تمام خلقی صحبت میکند؟ چپ جامعه و انتخاب اجتماعی حزب از جانب این چپ و رابطه آن با انقلابی که ما میخواهیم سازمان بدهیم غیر طبقاتی و تمام خلقی نیست، از جمله کفرهائی است که منصور حکمت گفت و از جانب مستعفیون سال ۹۹، کارگر زندگان دو خردادی "شورش آوریل"، تکفیر شد. جواب این نوع انتقادات مدتهاست که داده شده است. اینجا هم باز دوستان دیر رسیده اند.

یک انتقاد دیگر مطرح شده در این نوشته اینست که نظر من مبنی بر اینکه جنبش سرنگونی، در صورتیکه آنرا در هم نزنند، به انقلاب منجر میشود دترمینیستی است. در این جا هم جواب من همانست که در پاسخ به نظرات حکمتیستها در دوره بعد از پلنوم شانزده مطرح کردم. اساس بحث ما اینست که نه جنبش سرنگونی بدون دخالت ما به موقعیت امروز رسیده است و نه بدون این دخالتگری به انقلاب منجر خواهد شد. ظاهرا باید دوباره قطعنامه های کنگره چهار و پنج را در برابر این دوستان گذاشت، و استراتژی حزب برای تصرف قدرت سیاسی و بحثهای حول آنرا یک بار دیگر به اینان یاد آوری کرد.

دترمینیست را به ما میگویند اما خودشان حکم صادر میکنند که "انقلاب یک زلزله اجتماعی است که دست من و شما نیست و به اراده من و شما خلق نمیشود". انقلاب یک

زلزله اجتماعی هست، اما اراده و دخالت کمونیستها نقش تعیین کننده ای در زمینه سازی، شکل دهی و بخصوص به پیروزی رساندن انقلاب دارد. همانطور که انقلاب اکتبر بدون وجود حزب بلشویک و نزدیک به دو دهه فعالیتهای این حزب و حتی مشخصا بدون تزهائی آوریل لنین رخ نمیداد و یا حداکثر به شورش و عصیان شکست خورده ای تبدیل میشد که هیچکس آنرا انقلاب نمی نامید. قرار دادن افق انقلاب مقابل جامعه، داشتن یک استراتژی انقلابی، نقد و افشای نیروهای سیاسی و موانعی که بر سر راه انقلاب فراهم میکنند و دهها نبرد و مبارزه ای که در عرصه ها مختلف بین مردم و حکومت و بر سر مسائل مختلف بین جنبشهای طبقاتی در میگیرد، همه اینها در زمینه سازی و شکل گیری انقلاب سهم دارند. انقلاب سوسیالیستی با اراده کسی خلق نمیشود، اما تدارک و زمینه سازی سیاسی آن، رشد و پیشروی آن، سازماندهی و رهبری آن و بخصوص پیروزی و شکست آن تماما به وجود و سیاست و نظرات و پراتیک یک حزب انقلابی کمونیستی گره خورده است. با این نظرات و سیاستی که شما طرح میکنید و در پیش گرفته اید حتما شکل گیری انقلاب به اراده شما ربطی ندارد ولی اراده حزب کمونیست کارگری نقش تعیین کننده ای در شکل دادن به انقلاب خواهد داشت.

چهار سال پیش برای یک دوره نسبتا طولانی همین نوع بحثها را در مورد نقش حزب در شکل دادن به انقلاب، در مورد سیر محتمل و سیر مطلوب سرنگونی و نقش حزب در شکل دادن به شکل مطلوب و غیره و غیره در پاسخ به طرفداران "فراندم بعد از فروپاشی" داشتیم. این پلمیک به سرانجام رسید، حزب خط انقلاب و سوسیالیسم را در قطعنامه های کنگره پنج تثبیت کرد و در پراتیکش به پیش برد (و شکل گیری گرایش سوسیالیستی در جنبشهای اعتراضی یکی از دستاوردهای این پراتیک است) و "حکمتیستها" هم رفتند و از فرط احتراز از انقلاب سواری از الگوهای قومی - نظم نوینی (می بخشید که از خط قرمز عبور میکنم) سر در آوردند. حالا ظاهرا نوبت انشاعیبون تازه از راه رسیده است که

با همان متد و مقولات ناکحکمتیستی ما را بخاطر گناه کبیره "بهم بافتن" جنبش سرنگونی و انقلاب سوسیالیستی و استراتژی حزبی تکفیرکنند و بعد هم این حکم بسیار بدیع کمونیستی و غیر سنتی و غیر دترمینیستی را جلوی ما بگذارند که انقلاب خودش رخ میدهد و دست من و شما نیست!

در نوشته سیاوش وهمین طور در تزهائی حزبشان در مورد اوضاع سیاسی نکات قابل بحث و نقد بیشتری هست که من در اینجا لزومی به طرح آنها نمی بینم.

اما در یک سطح عمومی و پایه ای تر نوشته سیاوش نمونه تیبیک کلی بافی و کلیشه پردازی همه جدا شدگان از حزب در مورد سوسیالیسم و چپ و انقلاب و در عین حال دوری از واقعیات سیاسی و بی ربطی به مبارزه زنده و پرتحرکی است که همین امروز در جامعه در حال جریان است. در مقولات ذهنی خودشان غرق میشوند، در تمایز مقولات سرنگونی و انقلاب، استراتژی انقلاب و استراتژی سرنگونی، مبارزه انقلابی علیه رژیم و سازماندهی جنبش کارگری و سوسیالیستی کاغذ سیاه میکنند، در مورد استراتژی کمونیسم کارگری و حزب رهبر سازمانده کلیات بهم میبافند، در مورد "تلاش طبقاتی در یک روند زنده و دینامیک و انتقادی-پراتیکی" (من بی تقصیرم، این عین جمله سیاوش است) قلمبه گوئی میکنند، اما مبارزه زنده ای را که در خیابانها در جریان است، و مضمون سرخ و سوسیالیستی آنرا حتی دشمنان طبقه کارگر دیده اند و به هراس افتاده اند، را نمی بینند، انکارش میکنند، تحقیرش می کنند و در تیبیین و تحلیلشان از اوضاع سیاسی حاضر حتی نامش را هم نمی برند. انقلاب سوسیالیستی اینان از آسمان نازل میشود، ربطی به اعتصابات امروز کارگران و دانشجویان و زنان و نقد و اعتراض سوسیالیستی آنها ندارد، حتی ربطی به سرود انترناسیونالی که در این اعتراضات طنین انداز است ندارد. انقلاب اینان رعدی در آسمان بی ابر است! در تفکر اسکولاستیکی این دوستان مبارزات و اعتراضات علیه جمهوری اسلامی اسمش سرنگونی است، حتی اگر "توسط یک مجموعه

اعتصاب و قیام کارگری و سازمانیافته صورت بگیرد" هنوز اسمش انقلاب نیست!! (نقل مستقیم از نوشته سیاوش)، جنبش سرنگونی هر اندازه هم چپ و رادیکال شود یک چیز است و انقلاب سوسیالیستی یک چیز دیگر! اولی را نمیشود به دومی تبدیل کرد. ژاندارم مقولات اجازه نمیدهد! اولی در خیابانها جریان دارد و دومی قرار است ناگهان از آسمان نازل شود! این اسکولاستیسیسم متد مشترک حکمتیستها و حزب اتحادگر و کلا همه نیروهائی است که از زور منزه طلبی یا به قول منصور حکمت به "کاهنان سرخپوش معبد تاریخ"، به فرقه های در خود و پاسداران مقولات و تعاریف تبدیل میشوند و یا اگر مانند اس. دبلیو. پی. بخواهند فعال بمانند ناگزیرند به دنبال راست ترین نیروها بیافتند. سنگ بزرگ بر میدارند که نزنند. انقلاب سوسیالیستی را چنان بزرگ و مقدس و روحانی میکنند که در جهان خاکی ناید بدست! و بعد یا خانه نشین میشوند و یا دنباله رو سیاستهای "واقع گرایانه" راست (ناحکمتیستها دقیقا با همین نوع استدلال سیاوش که سرنگونی با انقلاب فرق دارد به استراتژی های دوزخدادی و امروز نظم نوینیشان رسیده اند).

از آسمان نازل نشده، اینها را ما صرفا مشاهده نکرده ایم، مستقیما غیر مستقیم بوجود آورده ایم. این نقد سوسیالیستی که در جامعه جا باز میکند ثمره فعالیت پیگیر حزب ما است. سرود انترناسیونال سرود ما است، آزادی و برابری و سوسیالیسم یا بربریت شعار ما است، این سوسیالیسم ما است که برای رفع تبعیض به پا خاسته است. این حزب ما است که در دل مبارزات جاری جا باز میکند، به آن رنگ سرخ و سوسیالیستی میزند و به حزب رهبر و سازمانده تبدیل میشود. میپرسید رهبری و سازماندهی در جنبش سرنگونی یا در انقلاب سوسیالیستی؟! می بخشد که مقولاتان را قاطی کرده ایم و استراتژی جنبش سرنگونی و انقلاب سوسیالیستی را به هم بافته ایم! ما به سرنگونی رژیم "توسط یک مجموعه اعتصاب و قیام کارگری سازمانیافته" انقلاب سوسیالیستی میگوئیم و میخواهیم همین را سازماندهی و رهبری کنیم. شما دوباره به کتابهایتان رجوع کنید ببینید به این چه میگویند! اسمش را هر چه دوست دارید بگذارید!

نقض جامعه:

نتایج و دستاوردهای یک نبرد بین دو جنبش اجتماعی

آنچه که در آخرین قسمت این نوشته لازم است به آن بپردازم یک نگاه عمومی به وضعیت سیاسی ایران از دیدگاه تقابل جنبشهای اجتماعی است. جنبش انقلابی سرنگونی طلبانه، و موقعیت امروز نقد و اعتراض سوسیالیستی در جامعه و چشم انداز انقلاب سوسیالیستی بدون پرداختن به نبرد میان جنبشهای طبقاتی در یک سطح عمیق و پایه ای قابل توضیح و تبیین نخواهد بود. سیاوش در نوشته اش میگوید باید دید نبض جامعه چگونه میزند، خود ایشان این را روشن نمیکند. اجازه بدهید من به این سؤال پاسخ بدهم و در آخرین بخش این نوشته نشان بدهم که نبض جامعه چگونه میزند.

اهمیت شکست دو خرداد صرفا در رسوا شدن خاتمی و بیرون رانده شدن دو خرداد از حکومت و پایان خط تسامح و تساهل و استحاله نبود. دو خرداد در یک نبرد معین بین دو جنبش طبقاتی مختلف، جنبش ملی - مذهبی و جنبش کمونیسم کارگری شکست خورد. دو

خرداد بروز معینی از جنبش ملی مذهبی بود که برای ده ها سال، از انقلاب مشروطه تا جنبش ملی کردن نفت و تا انقلاب ۵۷، فضای فکری اپوزیسیون و گفتمان و فرهنگ اعتراضی را در جامعه تعیین میکرد. از اشکال و شیوه ها و مضامین اعتراضات مردم تا شعر و سرود و نمایشنامه و تا نقد غریزگی و وابستگی و امپریالیسم و اعتراض به دیکتاتوری شاه بعنوان سمبل این وابستگی و غیره، در همه این سطوح افق جنبش ملی - مذهبی بر همه چیز حاکم بود. این جنبش بارها طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه را بدنبال خود کشید، به شکستشان کشانید و بجز بی حقوقی و محرومیت بیشتر چیزی نصیبشان نکرد. این جنبش در انقلاب ۵۷ بقدرت راه یافت و نقش اش بعنوان اپوزیسیون به پایان رسید اما بخشی از آن با پرچم اصلاحات در مقام اپوزیسیون پرو رژیم قرار گرفت تا یکبار دیگر بختش را در حفظ کل نظام، و بدنبال خود کشیدن مردم و وجه المصلحه قرار دادن مبارزات و اعتراضات آنان، این بار در حمایت از دولت خودی، بیازماید. اما در این آزمایش بر خلاف دوره های گذشته نه از حکومت، نه از ناسیونالیسم عظمت طلب که در تمام دوره پهلوی در حکومت بود، بلکه از کمونیسم کارگری شکست سختی خورد.

طبقه کارگر از نقطه نظر اجتماعی - اقتصادی با اصلاحات ارضی نقش تعیین کننده ای در جامعه پیدا کرد و از لحاظ سیاسی با انقلاب ۵۷ قدم به صحنه تحولات سیاسی گذاشت. در دوره جمهوری اسلامی با در قدرت قرار گرفتن جنبش ملی اسلامی، به اپوزیسیون رانده شدن راست پرو غرب، و سر بر آوردن جنبش کمونیسم کارگری که در منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری تبلور پیدا میکرد، معادلات سیاسی و رابطه میان جنبشهای اصلی طبقاتی اساسا متحول شد. کمونیسم کارگری با برنامه یک دنیای بهتر و با برافراشتن پرچم سوسیالیسمی که اساس اش انسان و انسانیت بود، و با نقد و اعتراض رادیکال و سازش ناپذیرش به کل این نظام، برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران طبقه کارگر و

آزادیخواهی و برابری طلبی کارگری را در عرصه سیاست و مبارزه برای قدرت سیاسی نمایندگی میکرد و زمین را زیر پای حکومت داغ کرده بود. در چنین وضعیتی جنبش ملی اسلامی یک بار دیگر در لباس دو خرداد بمیدان آمد تا با ایفای نقش اپوزیسیون پرو رژیمی کل نظام را از خطر برهاند.

این بار مساله و موضوع مجادله ملی شدن نفت و یا مشروعه و مشروطه و یا وابستگی حکومت به امپریالیسم و یا دیکتاتوری شاه نبود، مساله مستقما موجودیت و بقای حکومت بود، مساله بر سر تقابل دو افق و آلترناتیو و خط سیاسی بود: افق انقلاب و سوسیالیسم و یا افق استحاله و تغییرات تدریجی. در این نبرد به نمایندگی از کمپ بورژوازی جنبش ملی اسلامی با پروژه دوزخداد و رهبری خاتمی و به نمایندگی از طبقه کارگر جنبش کمونیسم کارگری با حزب کمونیست کارگری و رهبری منصور حکمت در برابر هم قرار گرفتند. و نتیجه شکست فاحش جنبش ملی اسلامی و پیروزی جنبش کمونیستی طبقه کارگر بود. پیروزی به این معنی که جامعه و بسیاری از نیروهای اپوزیسیون که بدنبال دو خرداد صف کشیده بودند، در انتهای این نبرد به همان نتایج و شناختی رسیدند که حزب کمونیست کارگری از همان آغاز و انتخاب خاتمی در دور اول ریاست جمهوری اش در برابر جامعه قرار داده بود. یعنی به این نتیجه که دوزخداد اهل اصلاحات نیست، هدف و کارکردش حفظ کل نظام است، و استحاله و تغییرات تدریجی بجائی نمیرسد. جامعه از دو خرداد عبور کرد و به افق انقلاب و سرنگونی گریود اما این تنها و حتی مهمترین دستاورد مردم نبود. جامعه به همراه عبور از دو خرداد از جنبش ملی اسلامی که در تمام طول تاریخ معاصر به فرهنگ و فضای اعتراض در جامعه شکل میداد نیز عبور کرد. این یک پیروزی تاریخی برای طبقه کارگر و اکثریت عظیم مردم دردمندی بود که در هر تحول و تند پیچ سیاسی سرشان را به طاق کوبیده بودند و امیدشان را بریاد داده بودند.

در این تقابل تاریخی نه تنها افق انقلاب و سرنگونی انقلابی در یک سطح وسیع اجتماعی مقبولیت پیدا

کرد، بلکه کل فضای سیاسی نرمها و ارزشها و گفتمانها، فرهنگ اعتراض و مبارزه و اشکال و مضامین و شیوه های مبارزه تغییر کرد و رنگ چپ نوع کمونیسم کارگری بخود گرفت. رواج شعارها و بیانیه های سوسیالیستی و سرود انترناسیونال در مبارزات و جنبشهای اعتراضی محصول و نتیجه این پیروزی است. اما این تمام پیروزی نیست. همانطور که در تمام دوره معاصر ماقبل جمهوری اسلامی سلطه جنبش ملی اسلامی بر اپوزیسیون رنگ خود را بر همه چیز میزند، و همه جنبشها و اعتراضات اجتماعی با افق و دیدگاه ملی - اسلامی درد و مساله خود را مطرح میکردند، امروز این نقش را کمونیسم کارگری ایفا میکند. آنچه در دوره قبل برای ده ها سال جو و فرهنگ اعتراضی را میساخت، اعتراض به کمبودها و وابستگی سرمایه و حمایت از مبارزه کارگر به شرط اینکه صاحب کارش "ملی و مستقل" نباشد، دفاع از حق زن به شرط آنکه "تجابت و اخلاقیات ناموسی" مراعات شده باشد، دفاع از آزادیها مشروط بر آنکه "بی بند و باری" را رواج ندهد، دفاع از زندانی سیاسی به شرط اینکه "توطئه" نکرده باشد، همه این نوع معیارهای شرق زده و کپک زده ملی - اسلامی به کنار زده میشود و جای خود را به انسانیت و دفاع از حرمت انسانی و آزادی و برابری و رفاه و معیشت و منزلتی که حق مسلم انسانها است میدهد. این بار این کمونیسم کارگری است که پارادایم اعتراض در جامعه را تعیین میکند. بی جهت نیست که در اعتراضات دانشجویی و در روز جهانی کودک و در هشت مارس و در مراسم بزرگداشت جانبازان پرچم سرخ سوسیالیسم به اهتزاز در آمده است. بی جهت نیست که سرود انترناسیونال سرود اعتراض میشود. اینها از آسمان نازل نشده. این کمونیسم منصور حکمت است که با پیروزی در نبردی که خود او رهبرش را در دست داشت پرچم خود را در میدان شهر می کوبد. شعارها و بیانیه ها و سرودهای سوسیالیستی نوک این کوه یخ است. بدنه این جنبش در اعماق جامعه است، و به همه چیز، به کل فرهنگ اعتراض و ارزشها و ضد ارزشهای فرهنگ

تلفن تماس و شماره حسابهای کمک مالی:

کمک های خود را میتوانید به این حسابها واریز کنید و یا از طریق تماس با واحدها و مسئولین حزب در کشورهای مختلف تماس بگیرید و راهنمایی بخواهید.

شماره حساب ها:

انگلیسی:

Account nr. 45477981
Sort code: 60-24-23
Account holder: WPI
Branch: wood green
Bank: Nat West

سوئد:

پست جیرو 60-3 639 60
صاحب حساب IKK

آلمانی:

Rosa Mai
Konto Nr.: 583657502
Bankleitzahl: 37010050
Post Bank

اگر از ایران ارسال میکنید: میتوانید از طریق دوستانان در خارج به حساب های فوق واریز کنید، و یا با شماره تلفن ۰۰۴۴۷۷۷۹۸۹۸۹۶۸ تماس بگیرید تا راه های دیگر را به شما معرفی کنیم.

تقاضا میکنیم در همه موارد میزان و مشخصات مبلغ واریز شده و اسمی که باید اعلام شود را به ما اطلاع دهید.



سوسیالیسم پیا خیز!

برای رفع تبعیض

واقعیات خود این تخیلات را به کناری خواهد زد. بحران هویتی و تشکیلاتی، آنچه امروز در حزب حکمتیست میگذرد، آغاز ریزش این تخیلات است. آیا دوستان بجا مانده ما به جهان واقعی باز خواهند گشت؟ امیدوار باشیم و تلاش کنیم که چنین باشد. *

منشعب ما. اینان از واقعیات جا مانده اند. از قطار پیاده شده اند و حالا نه تنها قادر به مشاهده مناظر جدید نیستند بلکه نفس حرکت بجلو را هم انکار میکنند. این تبیینها و نظرات تخیلی تر از آنست که بتوان هویت سیاسی و تشکیلاتی با دوامی حول آن بوجود آورد.

در اوج دو خرداد استعفا دادند و رفتند و برای اصلاحات خاتمی تئوری بافی چپ کردند و حتی امروز که از دوخرداد خبری نیست منتظر بازگشت پروژه اصلاحات هستند. عده ای الگویی دو خردادی تصرف قدرت را به منشور سرنگونی خود تبدیل کردند و امروز دارند به الگوهای مد روز تر، به الگوی قومی-نظم نویسی بحرانسازی مسلحانه در مرزها روی می آورند. و عده ای که در مقابله قبلی حزب با جدا شدگان در کنار ما بودند، امروز همان نظرات نقد و رد شده منشعبین قبلی در مورد تمایز انقلاب و فروپاشی و جنبش سرنگونی و انقلاب سوسیالیستی را در برابر ما میگذارند. موضوع مبارزه نظری ما با این رفقا یعنی انقلاب و سوسیالیسم، در واقع همان مساله ایست که در یک سطح گسترده اجتماعی موضوع مقابله جنبش کمونیسم کارگری و جنبش دو خردادی ملی-اسلامیون بود. این مقابله اجتماعی با پیروزی ما، با تثبیت حقانیت و مطلوبیت انقلاب و سرنگونی انقلابی حکومت و رشد نقد و اعتراض سوسیالیستی در یک سطح گسترده در جامعه به فرجام رسید، اما در میان صفوف خود ما، بین حزب و انشعابیونش، این جدال ادامه یافت. آنچه جامعه در تجربه فهمید، دوستان ما هنوز در نظر نفهمیده اند. از مقولات دوره قبل، سرنگونی، فروپاشی، احتمال انقلاب بعد از سرنگونی، توازن قوای راست و چپ در جامعه، سناریوی سیاه و غیره کلیشه ساخته اند و میخواهند دنیای واقعی را با این کلیشه ها تبیین و تحلیل کنند. از همین رو است که بدیهی ترین واقعیات را نمی بینند. قدرت و موقعیت اجتماعی جنبش کمونیسم کارگری را نمی بینند، تعمیق و رادیکال شدن سوسیالیستی جنبش سرنگونی را نمی بینند و آنچه می بینند درست در نقطه مقابل این واقعیات است. رهبری راست بر کل و یا بخشی از جنبش سرنگونی، شکست و یا تضعیف جنبش سرنگونی بخاطر سلطه راست بر آن، و بحران و ضعف جنبش کمونیسم کارگری! این تخیلات درست در نقطه مقابل واقعیات است. منظره ها عوض شده است، هم برای حزب و هم برای جامعه اما نه برای دوستان

سازش کشاندن آن بکار خواهند برد. حزب ما کماکان باید این موانع را کنار بزند و راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار کند. در این مبارزه باید پیشروها را دید و به آن متکی شد. فضا و فرهنگ چپ و نقد و اعتراض سوسیالیستی ای که امروز بر جامعه و اعتراضات مردم حاکم است مساعدترین پیش زمینه برای شکل دادن به انقلاب سوسیالیستی است. ما از این پیشروها نیرو میگیریم و امید به پیروزی و راه واقعی رسیدن به پیروزی را بمیان مردم میبریم. بجای خود زنی و ناله سر دادن در مورد ضعف و بحران و پراکندگی کمونیسم کارگری، بجای کلیشه سازی و مقولیه سازی اسکولاستیکی از سرنگونی و انقلاب و فروپاشی و کلی بافی و لفاظی در مورد رهبری و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی، بجای همه این نمیشودها و نمیتوانیم ها و مجاز نیستیم ها باید به مصالح و ماتریال موجود که خود محصول مستقیم پیروزی حزب ما در یک نبرد مشخص با جنبش بورژوازی است دست برد و انقلاب سوسیالیستی را روی زمین، و در دل مبارزات جاری کارگران و مردمی که با پرچم نقد و اعتراض کارگری حقوق خود را طلب میکنند سازمان داد. انقلاب کارگری نه از آسمان نازل میشود، نه بی ربط به مبارزات و جنبشهای جاری در جامعه شکل میگیرد و نه یک بدیده خود بخودی، یک انفجار سیاسی بی ربط به پراتیک و اراده حزب کمونیست کارگری است. باید این انقلاب را ساخت و این اساس استراتژی و مبنای هر تاکتیک و نقشه عمل و حرکت حزب ما در دل تحولات سیاسی در ایران و در سطح جهانی است.

اعتراض، از بیانیه ها و شعارها و قطعنامه ها تا ویلاگها و موزیک و فیلم و یوتیوب و جوکهای سیاسی در تاکسیها و اتوبوسها، رنگ خود را میزند.

در سطح سیاسی این پیروزی کمونیسم کارگری نه تنها دوخرداد بلکه راست پرو غرب را نیز به حاشیه راند. این پیروزی افق انقلاب و سرنگونی انقلابی بر خط استحاله بود و در این زمینه، یعنی تا آنجا که به ضدیت با انقلاب و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی مربوط میشود، همواره راست پرو غرب با دو خرداد همجهت و همراه بوده است. در تمام دوره مقابله کمونیسم کارگری و دو خرداد ناسیونالیسم پرو غربی در کنار دوخرداد قرار داشت. و به همین دلیل آوار شکست ملی-اسلامیون بر سر ناسیونالیسم پرو غرب نیز فرود آمد. امروز شاهد آنیم که گفتمان و فرهنگ و فضای سیاسی مطلوب راست پرو غرب نیز از سکه افتاده و بازارشان بی رونق شده است. جامعه با رد شدن از دو خرداد از آترناتیو ها و شعارهای سیاسی جنبش ناسیونالیسم پرو غرب نظیر نافرمانی مدنی و رفراندوم و فدرالیسم و تغییر قانون اساسی و رژیم چنج و از ارزشهای آرمانهای این جنبش، تمامیت ارضی و تقدس خاک و پرچم و غیره، نیرعبور کرده است.

اگر به این جدال از زوایه استراتژی حزب و نظرات و مباحث پایه ای ما نظیر رابطه احزاب و طبقات و جنبشها، مبحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی، بحث سلبی اثباتی و تعمیق نه مردم به دوره بعد از دو خرداد بنگرید بروشنی حقانیت و شفافیت و مهمتر از آن کارآئی عملی این تزاها و نظریات را در یک مقیاس وسیع اجتماعی مشاهده میکنید.

این پیروزی حزب ما است، باید بر آن متکی بشویم تا بتوانیم به پیش برویم. تا بتوانیم پیروزی در یک نبرد را به پیروزی جنگ طبقاتی با کل بورژوازی تبدیل کنیم. نه شکست جنبش ملی اسلامی در این جدال و نه انزوا راست پرو غرب به معنی از میدان خارج شدن و حذف سیاسی این نیروها نیست. این جنبشها همچنان تمام تلاششان را برای مانع ایجاد کردن در برابر جنبش انقلابی مردم برای سرنگونی رژیم و به

مؤخره:

جا ماندگان از واقعیت

وقتی در این چارچوب مقابله جنبشها به مساله انشعابهای حزب نگاه کنیم، دلایل و زمینه های اجتماعی آن بیشتر روشن میشود. جامعه و فضای سیاسی جامعه متحول شده است و رفقای منشعب ما در فاز قبلی جا مانده اند، و هنوز در همان فضای فرهنگی ملی-اسلامی دو خردادی به سر میبرند. عده ای نظیر ایرج آذرین و رضا مقدم